

سازوکارهای حقوقی کیفری بین‌الملل برای محاکمه تروریست‌های تکفیری در سوریه

حسین آقایی جنت‌مکان^۱
سیدمحمدجعفر قریشی^۲

چکیده: دیوان کیفری بین‌المللی در سال ۱۹۹۸ و در نتیجه نشست رم به منظور مجازات ناقضان حقوق کیفری بین‌الملل و با هدف مقابله با بی‌رحمی‌ها و بی‌کیفری در بحران‌های انسانی در کشورهای مختلف، تشکیل گردید. عملکرد دیوان در بحران لیبی نشان داد که این سازوکار پتانسیل‌های بالقوه‌ای برای مقابله با بی‌رحمی‌های گسترده و سیستماتیک دارد. بحران سوریه نیز به وضعیتی مبدل شده است که رسیدگی به وضعیت این کشور در دیوان کیفری بین‌المللی الزام قانونی دارد. لازم به ذکر است که سوریه عضو دیوان نیست. حال با توجه به عدم عضویت سوریه در دیوان سؤال اینجاست که سازوکارهای موجود در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی برای رسیدگی به بحران سوریه چیست؟ اساسنامه دیوان رسیدگی به وضعیت کشورهای غیرعضو را در سه حالت زیر در مواد ۱۲ و ۱۳ پیش‌بینی نموده است: ۱. ارجاع وضعیت به وسیله شورای امنیت به دادستان دیوان، ۲. وقوع جرم در قلمرو دولت عضو، ۳. پذیرش صلاحیت دیوان در ارتباط با جرم خاص از سوی دولت غیرعضو، باید خاطر نشان ساخت که از بین حالات مذکور حالات اول و سوم به لحاظ تئوریک قابلیت تطبیق با وضعیت سوریه را داراست اما در حال حاضر و در عالم واقع بنا به دلایلی که ذکر خواهیم کرد بعید است که وضعیت سوریه با دو سازوکار مذکور در دیوان مورد رسیدگی قرار گیرد. برای مقابله با بی‌کیفری سازوکارهای دیگری در حقوق کیفری بین‌الملل وجود دارد که با تمسک به آن‌ها می‌توان به مقابله با بی‌کیفری در سوریه پرداخت که در جایگاه خود به تشریح آن‌ها خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: دیوان کیفری بین‌الملل، بحران سوریه، مقابله با بی‌کیفری

۱. حسین آقایی جنت‌مکان، استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، حقوق کیفری بین‌الملل است.

(housein_aghaei@yahoo.com)

۲. سیدمحمدجعفر قریشی، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی است.

(s.m.gshoreishi22623@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۹۲/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۲۸

مقدمه

وقوع اتفاقاتی همچون دزدی دریایی و برده‌داری در قرن نوزدهم نیاز جهانیان به یک مرجع دادگر بین‌المللی را نمایان ساخت. با گذر زمان و حوادثی که در قرن بیستم رخ داد نیاز جامعه جهانی به یک دادگستری کیفری بین‌المللی و محاکمه مختل‌کنندگان نظم جهانی نمود بیشتری یافت. با وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۹ و جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ این نیاز به اوج خود رسید. در این جنگ‌ها قتل، غارت، تجاوز جنسی و انواع گوناگون جرایم رخ داد و متجاوزین از هرگونه توحش علیه مردم بی‌دفاع دریغ نکردند. در پایان هر دو جنگ طرف پیروز سعی کرد به منظور تسکین آلام ستم‌دیدگان از وقایع مستحدثه در خلال نزاع، عاملین جنگ را به محکمه عدالت بکشاند تا مجازات آن‌ها مرهمی بر زخم‌های قربانیان باشد. بر همین اساس دادگاه توکیو و نورنبرگ را تشکیل و محاکماتی را انجام دادند. اگرچه این محاکمات به دلیل نگرش‌های حاکم بر مصونیت سران کشورها فرجام‌چندانی نداشت و نتوانست مسببین اصلی جنگ را به سزای اعمال خود برساند، اما مهم‌ترین ویژگی تشکیل چنین محاکمی این بود که سرآغازی برای مقابله با بی‌کیفری در عرصه بین‌الملل شدند. پس از پایان جنگ جهانی دوم و محاکماتی که انجام شد جهانیان احساس کردند؛ عصری که در آن زندگی می‌کنند عصری عاری از خشونت است و ارزش‌های حقوق بشری به نحوی گسترش یافته‌اند که جهانیان دیگر شاهد وقایعی چون هیروشیما و ناکازاکی نخواهند بود. معادله حاصله از احساس مذکور دیری نپایید و در سال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ در منطقه بالکان و روآندا به هم ریخت.

افرادی که در آن زمان می‌زیستند شاهد نقض فاحش حقوق بشردوستانه بین‌المللی در مقیاس گسترده در این دو منطقه بوده‌اند. به طوری که هرچه زمان جلوتر می‌رفت توحش در این مناطق به اوج خود رسیده و جهانیان از اوضاع و احوال به وجود آمده به وسیله صرب‌های ناسیونالیست در منطقه بالکان و متحجرین در روآندا بیشتر متأثر می‌شدند. به دلیل همین تأثر، خواهان مقابله با این فجایع به وسیله متولی صلح و امنیت بین‌المللی یعنی شورای امنیت سازمان ملل گردیدند تا به بحران خاتمه دهد. بر همین اساس شورای امنیت با صدور قطعنامه‌های ۸۲۷ در سال ۱۹۹۳ و ۹۵۵ در سال ۱۹۹۴ حکم به تأسیس دیوان یوگسلاوی و روآندا داد. کشورهای جهان که از وقایع روآندا، بالکان و جنگ‌های جهانی اول و دوم به شدت متأثر شده بودند و احساس می‌کردند ممکن است این وقایع علیه آن‌ها نیز به وقوع پیوندد درصد برآمدند که یک سازوکار کیفری بین‌المللی را برای محاکمه ناقضان حقوق بشر پیش‌بینی نمایند تا از وقوع چنین بحران‌هایی جلوگیری کنند. بدین منظور در سال ۱۹۹۸ در رم سران

کشورهای جهان گرد هم آمدند و دیوان کیفری بین‌المللی^۱ را با تصویب اساسنامه آن به منظور مقابله با بی‌کیفری تأسیس کردند.

در حال حاضر کشورها با توجه به دیدگاه‌شان برای پیوستن به دیوان به گروه‌های زیر تقسیم می‌شوند: گروه اول کشورهایی هستند که این نهاد را به عنوان یک رکن مستقل و با ارزش می‌دانند و معتقدند در صورتی که در آن کشور بحران انسانی روی دهد و گروهی بخواهند مرتکب نقض حقوق بشردوستانه در مقیاس گسترده شوند چون خود آن کشور به لحاظ امکانات قضایی و اقتصادی توانایی محاکمه متعرضان را ندارد، دیوان می‌تواند به یاری مردم آن کشور بشتابد و مختل‌کنندگان را به منظور مقابله با بی‌کیفری به سزای اعمال خود برساند. گروه دوم، کشورهایی هستند که شاکله و مبنای حقوق آن‌ها به نحوی است که باعث شده این کشورها از الحاق به اساسنامه منع شوند، به عبارتی نسبت به برخی مفاد اساسنامه ایراد مبنایی دارند. گروه سوم، کشورهایی هستند که استراتژی سیاست خارجی آن‌ها باعث شده که به دیوان نپیوندند چرا که در صورت پیوستن به دیوان ناچارند به قوانین آن گردن نهند و بر همین مبنا مجبورند سیاست خارجی خود را به نحو دیگری تدوین نمایند که در این صورت ممکن است جایگاه آن‌ها در ساختار نظام بین‌الملل به مخاطره افتد. لذا به منظور حفظ قدرت خود سعی می‌کنند با استفاده از سازوکارهای قانونی اساسنامه در عین حالی که از مزایای این نهاد بهره‌مند می‌شوند کمترین آسیب را از آن ببینند.

مطابق مواد ۱۲ و ۱۳ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، رسیدگی به یک وضعیت در دیوان پنج منشأ می‌تواند داشته باشد که به ترتیب عبارتند از: ارجاع وضعیت به وسیله کشور عضو، تحقیقات علی‌الرأس دادستان در کشور عضو، ارجاع وضعیت به وسیله شورای امنیت به دادستان دیوان، وقوع جرم در قلمرو دولت عضو، و پذیرش صلاحیت دیوان در ارتباط با جرم خاص از سوی دولت غیر عضو. باید خاطر نشان ساخت که از بین حالت‌های مذکور، بندهای سوم تا پنجم منشأ رسیدگی دیوان به وضعیت کشورهایی است که همچون بحرین، لیبی و سوریه عضویت دیوان را نمی‌پذیرند.

بر این اساس سوال اصلی این نوشتار این است که سازوکار موجود در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی برای رسیدگی به بحران سوریه چیست؟ در پاسخ باید گفت که بر اساس سازوکار موجود در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی موضوع سوریه با ارجاع وضعیت توسط شورای امنیت به دادستان دیوان و پذیرش صلاحیت دیوان در ارتباط با جرم خاص از سوی دولت سوریه می‌تواند در دیوان مورد رسیدگی قرارگیرد. روش

1. International Criminal Court (ICC)

تحقیق در این نوشتار روش توصیفی و تحلیلی است. لذا مجموعه مقررات بین‌المللی و همچنین تحلیل‌های ارائه شده در زمینه‌های حقوقی مورد بحث، مطرح و مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. تأسیس یک مرجع دادگر در عرصه بین‌الملل از آرزو تا تحقق

زمانی که کشورها به‌منظور تأمین نیازهای خود و برای دستیابی به معادن طلا، الماس و ذخایر نفت به جنگ و استعمار در خارج از مرزها متوسل شدند، پدیده‌هایی همچون قتل، غارت و تجاوز جنسی در عرصه بین‌الملل به نحو چشمگیری رواج یافت. با گذر ایام و ظهور و گسترش مفاهیم حقوق بشری، انجام اقدامات موهن علیه انسان‌ها به‌ویژه زنان و کودکان در درون کشورها و عرصه بین‌الملل به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و دیدگاهی در میان انسان‌ها شکل گرفت که براساس آن باید متعرضین به حقوق مردم به عدالت کشیده شوند. با سپری شدن زمان و ملاحظه حوادث بالکان و رواندا و نتیجه حاصله از محاکمات جانین در این دو کشور دیدگاه مقابله با بی‌کیفیری به تحقق بیشتر نزدیک شد تا این که در سال ۱۹۸۰ کشورهای آمریکای لاتین پیشنهاد تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی را به مجمع عمومی سازمان ملل دادند. این پیشنهاد پس از کسوف‌های فراوان سرانجام در سال ۱۹۹۸ به نتیجه رسید و اساسنامه این نهاد با ارزش تصویب شد و ۱۲۰ کشور آن را امضا کردند.

دیوان را می‌توان حاصل تلاش صد ساله جامعه جهانی برای مختل‌کنندگان نظم بین‌المللی دانست. مهم‌ترین ویژگی دیوان آن است که تأسیس آن حاصل یک مشارکت جهانی در سازمان ملل است و براساس تصمیم پنج عضو شورای امنیت به وجود نیامده است. یکی از ویژگی‌های اساسنامه دیوان آن است که جرایم پیش‌بینی شده در آن، حاصل وقایع گذشته است و جرم تلقی نمودن این افعال در اساسنامه بدین مفهوم است که این جرایم ویژگی حقوق عرفی را تحصیل کرده و جهانیان از نسل‌کشی، قتل، غارت، تجاوز و شکنجه به ستوه آمده و خواستار برخورد کیفری بدون تبعیض با مسئولان اصلی این جنایات هستند. برخی از نویسندگان همچون دیوید لوبان معتقدند که دیوان کیفری بین‌المللی مؤسسه‌ای شکننده و ضعیف است و ممکن است طرحی مقدماتی و کوتاه همچون جامعه ملل باشد. وی براین باور است که اگرچه دیوان از سوی کشورها مورد حمایت قرار گرفته است و وجود آن حکایت از یک اشتیاق جهانی دارد اما موفقیت آن با سازوکار فعلی غیرمحمتمل است (Luban, 2008: 24). شاید مهم‌ترین دلیلی که نویسنده مذکور را به چنین نتیجه‌ای رهنمون ساخته این است که دیوان یک سازوکار قانونی برای انجام اقدامات علی‌الرأس علیه اقدامات برخی کشورها همچون اسرائیل در جریان

حمله فلسطین بدون دخالت شورای امنیت را ندارد و چنانچه زمانی بخواهند این سازوکار را برای دیوان ایجاد نمایند اعضای شورای امنیت علیه آن جبهه‌گیری کرده و این نهاد را به سرنوشت جامعه ملل دچار خواهند ساخت.

دیوان کیفری بین‌المللی پس از تلاشی صد ساله در جهان و با هدف مقابله با بی‌کیفری و پایان بخشیدن به برخی مصونیت‌ها تشکیل گردیده که با لازم‌الاجرا شدن اساسنامه و جاری شدن احکام آن و با عنایت به این که غایت نهایی این معاهده مبارزه با بی‌کیفری در سراسر جهان بوده است، عدم ارتکاب جرایم مندرج در آن از سوی کلیه کشورها چه عضو و چه غیر عضو الزامی شد.

۲. مبنای قانونی اثر معاهده رم نسبت به دولت‌های غیرعضو به عنوان طرف ثالث در معاهده

معاهده رم به عنوان یک معاهده جهانی که احکام مندرج در آن برگرفته از حقوق عرفی است سازوکار خاصی را برای تأمین هدف عالی خود در مقابل کشورهایی که عضو دیوان نیستند اتخاذ نموده است. در حال حاضر کشورهای مختلفی در جهان هستند که به عضویت دیوان درنیامده‌اند و سوریه نیز در زمره این کشورها قرار دارد. وقایع رخ داده در سوریه از سال ۲۰۱۱ تاکنون در مسیری قرار گرفته که جهانیان و طرفداران حقوق کیفری بین‌الملل انتظار دارند که متولی فعلی اجرای عدالت کیفری به محاکمه و سزادهی کسانی بپردازد که حقوق اولیه انسان‌ها را نادیده گرفته و شنیع‌ترین جرایم را رقم می‌زنند. حال با توجه به عدم عضویت سوریه در دیوان و وجود این قاعده در حقوق معاهدات که هر معاهده‌ای نسبت به طرفین آن الزام‌آور است و اثری نسبت به طرف ثالث ندارد، این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به اصل نسبیّت در معاهدات آیا دولت‌های غیر عضو تعهد به همکاری با دیوان را دارند. به عبارت دیگر آیا احکام مندرج در معاهده رم بر دولت‌های غیرعضو جاری می‌گردد؟

اصل نسبیّت در معاهدات یک اصل منطقی است و عقل نیز چنین حکم می‌کند که تنها طرف‌های هر معاهده هستند که متعهد به اجرای تعهدات مندرج در آن باشند و دولت‌هایی که عضویتی در آن ندارند علی‌القاعده هیچ تعهدی در قبال مفاد آن معاهده نداشته باشند اما آیا قاعده مذکور در خصوص کلیه معاهدات جاری می‌گردد یا این که این قاعده جزء قواعد استثناء‌پذیر است؟ و آیا با اساسنامه رم به دلیل ویژگی‌های خاص آن همانند سایر معاهدات رفتار خواهد شد؟ به دلیل ویژگی معاهده‌ای رم رسیدن به پاسخ این پرسش را باید در کنوانسیون ۱۹۶۹ وین جستجو نمود. آنچه مسلم است معاهده رم تحت سیطره مقررات مندرج در کنوانسیون مزبور قرار دارد.

ماده ۳۸ این کنوانسیون رعایت قواعد مندرج در معاهداتی را که مبین حقوق بین‌الملل عرفی هستند برای کشورهایی که عضو آن معاهده نیستند الزام‌آور می‌داند. به عبارت دیگر تبعیت از این قواعد برای کشورهای غیرعضو الزامی است. در واقع می‌توان ماده ۳۸ را استثنایی بر اصل نسبیت معاهدات دانست و چنانچه در معاهده‌ای قواعدی وجود داشته باشد که برگرفته از حقوق عرفی و مربوط به حفظ حقوق ذاتی کلیه انسان‌ها باشد دولت‌هایی که به عضویت در آن معاهده در نیامده‌اند نیز مکلف به تبعیت از مقررات آن معاهده خواهند بود. لذا چون قواعد مندرج در معاهده رم مستخرج از حقوق بین‌الملل عرفی هستند و مقررات اساسنامه از حقوق بین‌المللی عرفی تبعیت می‌کند (دلخوش، ۱۳۹۰: ۲۸۳)،^(۱) رعایت مفاد آن برای کشورهایی که عضو معاهده نیستند الزام ابتدایی دارد بدین توضیح که کلیه دولت‌هایی که عضویت دیوان را نپذیرفته‌اند مکلفند همانند دولت‌های عضو اولاً خودشان مرتکب جرایم واجد خصیصه بین‌المللی مندرج در ماده ۵ اساسنامه نگردند ثانیاً با مرتکبان این جرایم بدون پذیرش هرگونه مصونیتی برخورد نمایند.

مع الوصف در صورت تخطی از این وظیفه و یا عدم توانایی در این خصوص، انجام رسالت مقابله با بی‌کیفری در کشورهای غیرعضو به وسیله سلسله اعصاب و روان سازمان ملل یعنی شورای امنیت به دیوان منتقل می‌گردد و دولت غیرعضو مکلف است با دیوان در این خصوص همکاری نماید و هیچ‌گونه مصونیت و یا عذری در برابر دیوان در این خصوص از ناحیه دولت غیرعضو قابل استناد نیست. بنابراین چنانچه وضعیت فعلی در سوریه از سوی شورای امنیت به دیوان ارجاع گردد در فرضی که موضوع از ناحیه دیوان قابل پذیرش شناخته شود دولت سوریه مکلف است به منظور محاکمه تروریست‌های تکفیری با دیوان همکاری نماید.

۳. سازوکارهای ارجاع در اساسنامه دیوان برای مقابله با بی‌کیفری در برابر کشورها

۳-۱. سازوکار اعمال صلاحیت در دیوان

فرایند ارجاع یک وضعیت به دیوان در سه حالت در ماده ۱۳ اساسنامه نمود یافته است: الف) ارجاع وضعیت توسط دولت‌های عضو، در این حالت موضوع چندان دشوار نیست و دولت عضو می‌تواند مطابق ماده ۱۴ وضعیتی را که به نظر می‌رسد یک یا چند جرم داخل در صلاحیت دیوان واقع شده است به دیوان ارجاع نماید و دیوان هم با استناد به بند الف ماده ۱۳ و با رعایت شرایط ماده ۱۷ می‌تواند به اعمال صلاحیت نسبت به جرایم ارتكابی در قلمرو و یا توسط اتباع دولت عضو بپردازد. به نظر می‌رسد

حالت ارجاع توسط دولت عضو از یک طرف اماره‌ای بر عدم توانایی آن دولت برای محاکمه جنایت‌کاران است اما از طرف دیگر نشان‌دهنده تمایل کشور محل نزاع برای مقابله با بی‌کیفری است.

دولت اوگاندا در سال ۲۰۰۳ اعلام نمود که از دستگیری مرتکبان جنایات ناتوان است. لذا از دیوان خواست تا به جنایات ارتش مقاومت لردان اقدام به رسیدگی نماید. بنابراین اوگاندا اولین دولتی بود که یک وضعیت نابسامان را به دیوان ارجاع داد و ثمره گردن نهادن به عدالت کیفری را نیز چشید به شکلی که فردا آپو هماهنگ‌کننده ائتلاف اوگاندا در سال ۲۰۰۹ اظهار داشت: نقش دیوان در اوگاندا بسیار مهم بوده است و اکنون مردم آن دیار می‌توانند شب آسوده بخوابند (مظاہری، ۱۳۹۱: ۲۰۳).

ب) ارجاع وضعیت به وسیله شورای امنیت، شورای امنیت بعد از پایان جنگ سرد دور تازه‌ای از فعالیت خود را آغاز کرد و در مسائل مختلف بین‌المللی نقش مهم و گسترده‌ای یافت به طوری که اندیشه دکترین صلاحیت نامحدود شورای امنیت به وجود آمد (واتسون، ۱۳۷۶: ۹۰). براساس نگرش فوق و با هدف مقابله با بی‌کیفری در کشورهایی که حاضر به پذیرش صلاحیت دیوان نیستند سازوکار ارجاع یک وضعیت به وسیله این شورا به دیوان در اساسنامه پیش‌بینی شده است. علت این امر را عمدتاً چنین بیان نموده‌اند که چون وظیفه شورای امنیت به موجب فصل هفتم منشور، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است و یکی از طرق اجرایی نمودن این وظیفه، رسیدگی به جرایم ارتكابی واجد خصیصه بین‌المللی در دیوان کیفری بین‌المللی است. لذا این وظیفه ذاتی شورا است که وضعیتی را که به نظر می‌رسد صلح و امنیت بین‌المللی در معرض خطر است، به دیوان ارجاع دهد تا از به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌المللی جلوگیری نماید.

برخی از کشورها در جریان مذاکرات معتقد بودند که اختیار ارجاع وضعیت به دیوان به مجمع عمومی و سایر نمایندگی‌های سازمان همچون کمیسیون حقوق بشر داده شود. این پیشنهاد از سوی کشورهایی چون اسپانیا، مکزیک و سوریه مورد حمایت قرار گرفت (ابولاهه، ۱۳۸۱: ۳۹). پیشنهادی که با حضور قدرت‌های بزرگ در جریان کنفرانس به چالش کشیده شد. در هر حال اختیار ارجاع یک وضعیت به دادستان دیوان در اختیار شورای امنیت قرار گرفت. اختیاری که شورای امنیت تاکنون نیز برای دو مرتبه آن را عملیاتی نموده و وضعیت دارفور را در سال ۲۰۰۵ طی قطعنامه ۱۵۹۳ و وضعیت لیبی را در سال ۲۰۱۱ طی قطعنامه شماره ۱۹۷۰ به دیوان ارجاع نمود.

شایان ذکر است که این اختیار باتوجه به بافت سیاسی شورا می‌تواند محل مناقشه منافع اعضای شورای امنیت با منافع کشورهای غیرعضو باشد که این تنازع

می‌تواند در جهت مثبت یا منفی نتایجی را ایجاد نماید. بدین توضیح؛ زمانی که منافع اعضای شورای امنیت با ارجاع وضعیت به دیوان در تقابل نیست ماحصل تقابل مثبت منافع، مقابله با بی‌کیفری است و وضعیت به دیوان ارجاع می‌گردد. لیکن هنگامی که منافع برخی از اعضای شورای امنیت در عدم ارجاع یک وضعیت به دیوان کیفری بین‌المللی باشد (همانند وضعیت بحرین) حالت تقابل منفی منافع بسترساز بی‌کیفری می‌گردد چرا که از رسیدگی به یک وضعیت با استفاده از این سازوکار در دیوان کیفری بین‌المللی جلوگیری به عمل آمده است.

برخی معتقدند که با ارجاع یک وضعیت به دیوان به وسیله شورای امنیت تشریفات قابل پذیرش در آن مورد قابل اجرا نخواهد بود، زیرا این‌گونه شکایات که می‌توان آن‌ها را شکایات درجه اول نامید متکی بر صلاحیت جهان‌شمولی است. در مقابل برخی نویسندگان با استناد به ماده ۱۷ نظریه مذکور را رد کرده‌اند (براتی، ۱۳۸۲: ۱۳۹) که به نظر ما هم نظریه فوق‌چندان از اتقان برخوردار نیست، چرا که شورای امنیت تنها یک وضعیت را به دیوان ارجاع می‌دهد و نه یک موضوع را. لذا زمانی که یک وضعیت به دیوان ارجاع می‌گردد وظیفه بعدی دیوان در راستای صلاحیت تکمیلی است که بررسی نماید آیا دولت صلاحیت‌دار موضوع را تحت بررسی قرار داده یا خیر. توضیح آن که اگر تدوین‌کنندگان اساسنامه در ماده ۱۳ به جای عبارت وضعیت عبارت موضوع را به کار می‌برند مفهوم این امر آن بود که شورای امنیت و دولت‌های عضو احراز نموده‌اند که محاکم ملی تمایل و یا توانایی برای محاکمه مرتکبان جرایم بین‌المللی را ندارند لذا دیوان باید وارد عمل شود و مبادرت به رسیدگی نماید. به عبارت دیگر وظیفه احراز شرایط قابلیت پذیرش به شورای امنیت و دولت‌های عضو واگذار می‌شد. بنابراین چنانچه وضعیتی که در آن یک یا چند جرم بین‌المللی اتفاق افتاده باشد و به دیوان ارجاع شود چه ارجاع‌دهنده دولت عضو باشد و چه شورای امنیت، دیوان ابتدا بنا به احترام به حاکمیت دولت‌ها و رسیدگی‌های ملی و در راستای صلاحیت تکمیلی وضعیت دادرسی‌های ملی را بررسی می‌نماید و در صورت احراز شرایط ماده ۱۷ برای رسیدگی، به منظور مقابله با بی‌کیفری وارد عمل می‌شود و موضوع را در دست رسیدگی قرار می‌دهد.

ج) نقش دو سویه شورای امنیت برای مقابله با بی‌کیفری، یکی از مهم‌ترین مباحثی که درخصوص ارتباط شورای امنیت با دیوان کیفری بین‌المللی مطرح است استقلال ناقص دیوان از این شورا است. از یک‌طرف نمی‌توان دیوان را بدون شورای امنیت تصور کرد چراکه وظیفه شورای امنیت که همان کمک به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است با کارکرد دیوان یعنی محاکمه مرتکبان جرایم بین‌المللی به عنوان

عاملی برای صلح و امنیت بین‌المللی، همسو است. بنابراین تعاون دو نهاد تخصصی بین‌المللی با کارکرد مشابه می‌تواند قدرت عظیمی را برای رسیدن به هدف یکسان ایجاد نماید. مضاف این که یک واقعیت انکارناپذیر وجود دارد که اعضای شورای امنیت به لحاظ قدرت در عرصه بین‌المللی در وضعیت به مراتب بهتری نسبت به اعضای دیوان قرار دارند. لذا به ناچار دیوان به منظور حفظ قدرت خود و مقابله با بی‌کیفری و امکان ادامه حیات مجبور به شناسایی نقش‌هایی برای شورای امنیت در خود می‌باشد. از طرف دیگر دادن اختیار به شورای امنیت برای تعلیق تحقیقات یا تعقیب در دیوان (خصوصاً باتوجه به غلبه کارکرد سیاسی این نهاد به کارکرد قضایی آن) با اصول عدالت کیفری ناسازگار است زیرا وقتی وضعیتی در منطقه‌ای از جهان رخ داده که شنیع‌ترین جرایم در آن به وقوع پیوسته و دیوان نیز احراز نموده که باید آن وضعیت در دیوان تحت رسیدگی قرارگیرد، بی‌معنی خواهد بود که نهادی که متولی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است بخواهد یک رسیدگی قضایی که عاملی کمک‌کننده به صلح و امنیت بین‌المللی است را به تعویق بیندازد. لذا بنا به ملاحظات فوق دو نقش مهم دوسویه برای شورای امنیت در دیوان در نظر گرفته شد: نقش اول عاملی برای مقابله با بی‌کیفری و نقش دوم مانعی برای مقابله با بی‌کیفری.

۱. شورای امنیت، عامل مقابله با بی‌کیفری، به‌طور کلی معاهدات چندجانبه بین‌کشورها متضمن اهدافی هستند که تضمین اجرایی شدن آن اهداف برای کلیه اعضای آن معاهده الزام‌آور است. معاهده رم هم نه تنها از این قاعده مستثنی نیست بلکه با توجه به بُعد جهانی آن، موضوع تاحدودی در خصوص آن متفاوت است و عملیاتی‌شدن تحصیل هدف جهانی این معاهده یعنی بدون مجازات نماندن شدیدترین جرایمی که موجب نگرانی جامعه بین‌الملل می‌شود نه تنها وظیفه طرف‌های معاهده است بلکه وظیفه دولت‌هایی است که عضو معاهده هم نیستند. لذا در صورت استنکاف از اجرای چنین تکلیفی توسط این دولت‌ها، این وظیفه باید توسط نهادی اجرایی گردد که تولید صلح و امنیت جهانی در جامعه بین‌المللی را داراست که باتوجه به مقررات منشور این وظیفه به عهده شورای امنیت است. لذا شورای امنیت با ارجاع یک وضعیت به موجب فصل هفتم منشور و در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به دیوان، به نمایندگی از جامعه جهانی علی‌الخصوص دولتی که عضو دیوان نیست، به عنوان یک عامل به مقابله با بی‌کیفری اقدام می‌نماید. به عنوان مثال ارجاع وضعیت لیبی و سودان از سوی شورای امنیت به دیوان باعث شد که بستر شروع محاکمه مجرمین خطرناک در کشورهای مورد اشاره فراهم شود و کارکرد خارجی نقش شورای امنیت در دیوان را به

تصویر کشید و نشان داد که شورای امنیت می‌تواند عاملی برای مقابله با بی‌کیفری باشد.

۲. شورای امنیت، مانعی برای مقابله با بی‌کیفری، اگرچه اقدام شورای امنیت در ارجاع یک وضعیت به دیوان یک عامل برای مقابله با بی‌کیفری در برابر کشورهای غیرعضو محسوب می‌گردد اما در ماده ۱۶ اساسنامه اختیاری به شورای امنیت داده شده تا بتواند یک تحقیق یا تعقیب را معلق نماید. اختیاری که توسط شورای امنیت قابل تجدید است و تا زمانی که اعضای شورای امنیت دارای منافی همسو با یکدیگر باشند و تمایل نداشته باشند که موضوعی در دیوان تحت رسیدگی قرارگیرد تحقیق یا تعقیب با تجدید درخواست تعلیق معلق می‌گردد و این قدرت شورای امنیت مانعی بالقوه برای تقابل با بی‌کیفری به‌شمار می‌رود و باعث می‌شود مرتکبین سخیف‌ترین جرایم از چنگال عدالت کیفری رهایی یابند.

باید خاطر نشان ساخت که شورای امنیت می‌تواند عامدانه مانع اعمال صلاحیت دیوان شود بدین توضیح که همان‌گونه که پیشتر گفته شد ارجاع یک وضعیت به دیوان به وسیله شورای امنیت دارای خصیصه جهانی است زیرا تفاوتی نمی‌کند که وضعیت نقض سیستماتیک حقوق بشر در چه منطقه‌ای از جهان رخ داده خواه کشور محل وقوع عضو دیوان باشد خواه نباشد. اجرایی شدن چنین سازوکاری به وسیله شورای امنیت بیشتر به کارکرد سیاسی این نهاد بستگی دارد تا کارکرد قضایی آن. چنین کارکردی باعث عملکرد دوگانه شورای امنیت در وضعیت‌های مشابه شده و می‌شود به شکلی که نه تنها شورای امنیت عامل مقابله با بی‌کیفری نیست بلکه در فرضی که دولت غیرعضو اقدامی برای پیوستن به دیوان نکند و خود آن دولت نیز در راستای ماده ۱۷ اقداماتی را برای محاکمه مرتکبان به عمل نیاورد شورای امنیت مانعی برای رسیدن به این هدف خواهد بود. به عنوان مثال در وضعیت لیبی که در آن انواع جرایم بین‌المللی به وقوع پیوست و تعداد زیادی از غیرنظامیان به دست دولت معمر قذافی کشته و مجروح شدند شورای امنیت با مرتبط دانستن جرایم ارتكابی به وسیله دیکتاتور لیبی با صلح و امنیت بین‌المللی اقدام به صدور قطعنامه و اعمال تحریم‌های اقتصادی و تسلیحاتی و متعاقباً با ارتباطدهی وقایع ارتكابی با جنایت علیه بشریت وضعیت را جهت رسیدگی به دیوان کیفری بین‌المللی ارجاع نمود. حال آن که تحولات بحرین و نسل‌کشی و کشتار مردم در این کشور که جنبه نهادینه پیدا کرده و در این اقدامات دولت بحرین نیز از نیروهای کشورهای چون عربستان، کویت و امارات عربی متحده استفاده نموده است لیکن وضعیت آن را به دیوان ارجاع نداده که به نظر می‌رسد علت ارجاع وضعیت لیبی فقدان موقعیت ژئوپلیتیک این کشور و عدم تعارض منافع فعلی اعضای شورای امنیت با طرح

وضعیت این کشور در دیوان است. در حالی که وضعیت در کشور بحرین به‌رغم شباهتی که با لیبی دارد و مردم این کشور خواهان تحقق مفهوم عدالت انتقالی هستند، منافع اعضای شورای امنیت باتوجه به راهبرد آن‌ها در خاورمیانه علی‌الظاهر چنین ایجاب می‌نماید که مقامات دولت بحرین به دستگاه عدالت بین‌المللی سپرده نشوند. شایان ذکر است که موضوع درخصوص سوریه پیچیده‌تر است و عدم ارجاع وضعیت آن به دیوان از سوی شورای امنیت بسیار قریب به یقین است که در بند دوم در این خصوص سخن خواهیم گفت.

د) تحقیقات علی‌الرأس دادستان، در جریان مذاکرات تدوین اساسنامه نگرش‌های مختلفی درخصوص اختیار طرح شکایت از سوی دادستان وجود داشت. کشورهایی چون سوئیس و پرتغال عمدتاً از تفویض چنین اختیاری به دادستان حمایت می‌کردند، در مقابل کشورهایی چون تونس، ایران و آمریکا مخالف اعطای چنین اختیاری به دادستان بودند. استدلال جمهوری اسلامی ایران این بود که دادستان هر که باشد یک شخص است و طرح شکایت از سوی یک شخص جامعه دولت‌ها را دچار تنش می‌کند. (شریعت باقری، ۱۳۹۰: ۲۱۶).

در هر حال اختیار شروع به تحقیقات به دادستان داده شد تا در مواردی که نه دولت عضو و نه شورای امنیت اقدامی در جهت مقابله با بی‌کیفری به عمل نمی‌آوردند دادستان بتواند اقدامات لازم را در این خصوص انجام دهد. اگرچه این اختیار تحت نظارت شعبه مقدماتی قرار گرفت و شعبه مقدماتی را که مطابق مفاد اساسنامه عاملی برای تأمین منافع جامعه جهانی است به ابزاری برای مفر دولت‌های غیر عضو از تحقیقات علی‌الرأس دادستان بدل کرد.

۴. سازوکارهای مقابله با بی‌کیفری در اساسنامه دیوان کیفری بین‌الملل در برابر

کشورهای غیرعضو و سوریه

۴-۱. سازوکارهای اعمال صلاحیت در کشورهای غیرعضو

آنچه که از مواد ۱۲ و ۱۳ اساسنامه استنباط می‌شود این است که سازوکار اعمال صلاحیت دیوان نسبت به جرایم ارتكابی به وسیله مقامات دولت‌های غیرعضو به انحصار زیر است: الف) ارجاع وضعیت به وسیله شورای امنیت به دادستان دیوان، ب) وقوع جرم به وسیله اتباع دولت غیرعضو در قلمرو دولت عضو، ج) پذیرش صلاحیت دیوان در ارتباط با جرم خاص از سوی دولت غیر عضو. همان‌گونه که پیشتر گفتیم سوریه عضویت دیوان را نپذیرفته است و چون جرایم ارتكابی در خاک این کشور به وقوع پیوسته بند ب مذکور قابلیت تطابق با وضعیت سوریه را ندارد و از سازوکارهای مذکور

بندهای الف و ج درخصوص سوریه ظرفیت بحث را دارد که هرکدام با چالش‌هایی مواجه است که در بند بعد به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

۲-۴. سازوکارهای موجود در اساسنامه دیوان برای رسیدگی به بحران سوریه و موانع آن‌ها در عالم خارج

الف) رسیدگی در دادگاه‌های ملی در راستای صلاحیت تکمیلی مندرج در اساسنامه دیوان، مطابق مفاد اساسنامه وظیفه بالذات کلیه کشورهاست که مرتکبین جرایم سخیف بین‌المللی را در دادگاه‌های ملی خود محاکمه نمایند. این وظیفه، رسالتی است که در سند رم به عهده تمام کشورهای جهان گذاشته شده است تفاوتی هم نمی‌کند که دولت رسیدگی‌کننده عضو دیوان باشد یا نباشد. اصولاً برپایی محاکمه در دادگاه‌های داخلی ویژگی‌هایی چون دسترسی به مدارک و مباحثان جرم وجود دارد. ویژگی‌هایی که محاکمه در دیوان از آن‌ها برخوردار نخواهد بود. در بدو امر و بنا به مطالب فوق این امر به ذهن متبادر می‌شود که وظیفه اولیه و ذاتی دولت سوریه است که برای اجرای عدالت در خاک این کشور بدون هیچ‌گونه تأخیری اقدام به برپایی محاکمات با اصول دادرسی منصفانه بین‌المللی و با رعایت شرایط ماده ۱۷ اساسنامه بنماید تا چنانچه وضعیت سوریه به دیوان ارجاع گردد و دادستان بخواند در باره کیفیت محاکمات صورت گرفته و متعاقب آن تصمیم‌گیری درباره قابلیت پذیرش وضعیت این کشور نزد دیوان تصمیم‌گیری کند محاکمات عادلانه مانعی بر سر راه دادستان باشد.

اما نکته اینجا است که آیا در سوریه فعلی نظام قضایی در دسترس وجود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا دیوان بند ۳ ماده ۱۷ را به‌رغم این که محاکمه‌ای مطابق با اصول دادرسی منصفانه، بدون هیچ‌گونه سوءنیت و بدون هیچ‌گونه تأخیری انجام شده باشد مستندی برای پذیرش وضعیت سوریه نزد خود قلمداد می‌کند؟ در بند فوق‌الذکر اشاره به اظهارنظر دیوان درخصوص عدم توانایی دولت در به دست آوردن دلایل و شواهد و انجام دادرسی با عنایت به فروپاشی کلی یا جزئی و یا عدم دسترسی به نظام قضایی شده است. فروپاشی کلی به حالتی اطلاق می‌گردد که دستگاه قضایی یک کشور برای زمان طولانی و در مقیاس گسترده نتواند به دستگیری مرتکبین و مجازات آن‌ها اقدام نماید و فروپاشی جزئی معطوف به حالتی است که نظام قضایی کارآمد و کادر قضایی مناسب جهت جمع‌آوری ادله وجود نداشته باشد. لذا اگر در سوریه دستگاه قضایی آن دچار چنین وضعیتی شده باشد علی‌رغم این که محاکماتی در دادگاه‌های ملی صورت گرفته باشد وضعیت از ناحیه دیوان در صورت ارجاع قابل پذیرش شناخته می‌شود.

آنچه که از ظاهر حوادث ارتكابی در سوریه هویداست برپایی محاکمه در حالی که درگیری‌ها ادامه دارد امکان‌پذیر نیست. هر چند که پس از پایان درگیری‌ها دادگاه‌های داخلی برای پیگیری و بررسی جرایم مستحدثه با مشکلاتی مواجه هستند لیکن ایجاد محاکم داخلی بعد از پایان درگیری‌ها در پرتو ظرفیت‌های اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و محاکم مختلط می‌تواند تضمین‌کننده مقابله با بی‌کیفری در برابر وقایع ارتكابی در سوریه باشد. در فرضی که قائل باشیم؛ دیباچه اساسنامه که وظیفه دولت‌ها را بر اعمال صلاحیت کیفری بر مرتکبین خطیرترین جرایم بین‌المللی تعیین نموده است نمی‌تواند مستند قانونی برای اعمال صلاحیت دادگاه‌های ملی باشد، مبنای قانونی رسیدگی در دادگاه‌های ملی درخصوص بحران سوریه را می‌توان قسمت انتهایی ماده یک اساسنامه که به تکمیلی بودن صلاحیت دیوان اشاره شده است بیان نمود.

اگر دادگاه‌های ملی در سوریه چه در اثنای درگیری و چه بعد از درگیری‌ها بنا به دلایل مصرح در ماده ۱۷ اساسنامه وضعیت سوریه را مورد رسیدگی قرار ندهند وظیفه مقابله با بی‌کیفری در سوریه به متولی فعلی آن در جهان یعنی دیوان کیفری بین‌المللی منتقل می‌گردد. در واقع این دیوان به عنوان آخرین راه‌حل و در نبود اقدامات واقعی داخلی عمل می‌کند. باتوجه به عدم عضویت سوریه در اساسنامه وضعیت این کشور به انحای زیر قابل طرح در دیوان است که هرکدام با موانعی روبرو است.

ب) پذیرش صلاحیت دیوان از سوی دولت سوریه، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اساسنامه رم اختیاری و پویا بودن مفاد آن است و رعایت مفاد آن از سوی کلیه کشورها الزامی است اما از یک طرف هیچ یک از کشورهای جهان ملزم به الحاق به آن نشده‌اند. از طرف دیگر در مواردی که دخالت دیوان ضرورت حقوق بشری داشته باشد کشورهای غیرعضو ملزم به تسلیم در برابر دیوان هستند. لیکن تدوین‌کنندگان، راه را برای کشورهای غیرعضو باز گذاشته‌اند تا هر زمانی که تشخیص دهند که باید مرتکبین جرایم بین‌المللی در خاک آن‌ها به پای میز عدالت کشیده شوند به دیوان بپیوندند. دولت سوریه نیز از این قاعده مستثنی نیست و پذیرش صلاحیت دیوان از سوی دولت سوریه مطابق بند ۳ ماده ۱۲ می‌تواند سبب‌ساز امکان ورود دیوان به بحث سوریه گردد تا دیوان بتواند در راستای وظیفه ذاتی خود یعنی مقابله با بی‌کیفری اقدام نماید. پذیرش اساسنامه از سوی دولت سوریه وضعیت دولت‌های عضو را همانند دولت‌های عضو خواهد نمود. لذا چون سوریه وضعیت دولت‌های عضو را پیدا می‌کند دادستان مبنایی برای آغاز تحقیقات خود خواهد داشت و خواهد توانست به محاکمه تروریست‌های

تکفیری بپردازد. خصوصاً این که عمده گزارش‌ها در سوریه حاکی از نقض سیستماتیک حقوق بشر در این کشور است و عمده این گزارش‌ها نیز حتی از سازمان‌ها و سازمان‌های غیر دولتی منتشر شده است.

البته در وضعیت فعلی بعید است که سوریه عضویت در این نهاد را بپذیرد. شایان ذکر است دولت سوریه می‌تواند پس از پایان درگیری‌ها به اساسنامه بپیوندد و وضعیت خود را به دیوان ارجاع دهد.

ج) ارجاع وضعیت از سوی شورای امنیت، شورای امنیت مکلف است در راستای نقشی که جامعه بین‌المللی در منشور ملل متحد به وی تفویض نموده تصمیمات مقتضی را در هر وضعیتی که منجر به نقض صلح و امنیت بین‌المللی می‌شود اتخاذ نماید. تصمیمات متخذه از شورای امنیت براساس ماده ۲۵ منشور برای کلیه اعضا و براساس بند ۶ ماده ۲ برای دولت‌هایی که عضو سازمان ملل نیستند الزام‌آور است. برخی از این تصمیمات درخصوص تعهدات دولت‌ها به انجام مذاکره، میانجی‌گری، سازش، داوری، رسیدگی قضایی، توسل به مؤسسات یا ترتیبات منطقه‌ای یا سایر وسایل مسالمت‌آمیز جهت حل اختلافات خود می‌باشد مضاف این که در صورت تصویب شورای امنیت مبنی بر قطع روابط اقتصادی، ارتباطات ریلی، دریایی، هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی و سایر وسایل ارتباطی و قطع روابط سیاسی دولت‌ها مکلفند از این تصمیم تبعیت کنند.

مطابق مقررات منشور، شورا با احراز وضعیت تهدید صلح و امنیت بین‌المللی صلاحیت اتخاذ برخی تصمیمات مطابق با مواد ۴۱ و ۴۲ را داراست. شایان ذکر است که تکلیف تطبیق وضعیت با نقض صلح و امنیت بین‌المللی به عهده شورا گذاشته شده است که در این راستا شورا نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر را در لیبی تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد نمود و به جهت اعاده نظم و صلح و امنیت به عرصه بین‌الملل وضعیت لیبی را به دیوان ارجاع نمود.

لازم به توضیح است اعضای شورای امنیت به‌رغم این که حوادث رخ داده در سوریه نیز به لحاظ کیفیت از جنس حوادث لیبی است در قیاس با این کشور عکس‌العمل و موضع‌گیری متفاوتی را تاکنون ارائه داده‌اند که به نظر می‌رسد دلایل این واکنش متفاوت به شرح زیر است:

۱. استراتژی و هدف‌های متفاوت اعضای شورای امنیت در خصوص این دو بحران

اصولاً کشورها اهداف ملی متفاوتی را در موضع‌گیری خود در قبال حوادث بین‌المللی مدنظر قرار می‌دهند. این اهداف عبارتند از: ۱. هدف‌های مستقل و وابسته، ۲. کوتاه‌مدت، میان‌مدت، بلندمدت، ۳. ظاهری و واقعی، ۴. سازگار و ناسازگار، ۵. متحد و پراکنده، ۶. حفظ وضع موجود و تغییر وضع موجود که در وضعیت لیبی هدف واحد تمامی اعضای شورای امنیت تغییر در وضع موجود بود، به همین دلیل وضعیت این کشور را به دیوان ارجاع دادند. در حالی که به نظر می‌رسد اعضای شورای امنیت هدف ملی واحدی در برابر بحران سوریه ندارند و هدف برخی تغییر وضع موجود و ایجاد ثبات و هدف برخی حفظ وضع موجود و وجود بحران در این منطقه می‌باشد.

بر همین اساس از ارجاع وضعیت سوریه به دیوان خودداری می‌کنند. این امر در قطعنامه ۲۱۳۹ شورای امنیت به وضوح مشخص شد. در پیش‌نویس قطعنامه طرح ارجاع وضعیت به دیوان در نظر گرفته شده بود اما در قطعنامه صادره این طرح ارجاع حذف گردید که علت حذف آن استراتژی متفاوت اعضای شورای امنیت در قبال بحران سوریه است.

۲. عوامل مؤثر در تدوین سیاست خارجی کشورها

کشورها در تدوین سیاست خارجی خود به چند عامل از جمله موقعیت جغرافیایی، ژئوپلتیک و ساختار نظام بین‌الملل توجه می‌کنند. بر همین اساس سه نوع سیاست را اتخاذ می‌کنند ۱. همکاری جویانه، ۲. رقابتی، ۳. ستیزه‌جویانه، که به نظر می‌رسد موقعیت ژئوپلتیک لیبی در قیاس با سوریه از اهمیت چندانی برای اعضای شورای امنیت برخوردار نبود.

همچنین ساختار نظام فعلی بین‌الملل به شکلی است که برخلاف سوریه، لیبی سیاست خارجی خود را به شکل همکاری جویانه با اعضای شورای امنیت تعریف ننمود، مضاف این که سیاست خارجی اعضای شورای امنیت در ارجاع وضعیت سوریه به دیوان ستیزه‌جویانه است به نحوی که این سیاست منجر به تضارب آرا و عدم ارجاع این وضعیت به دیوان شده است.

بنابراین شورای امنیت به طور کامل نمی‌تواند اجرای عدالت را در دیوان تضمین نماید و در مواردی که ارجاع وضعیت یک کشور به دیوان با استراتژی سیاست خارجی اعضای شورا در تعارض باشد شورای امنیت مانعی برای مقابله با بی‌کیفری خواهد بود.

سوریه نیز در همین حالت قرار دارد و در حال حاضر بعید است که ارجاعی از سوی شورای امنیت در این خصوص صورت گیرد.

۵. سازوکارهای موجود در حقوق کیفری بین‌المللی برای مقابله با بی‌کیفری در

سوریه

تاریخچه حقوق کیفری بین‌الملل نشان داده است که تأسیس یک دادگاه بین‌المللی ویژه برای یک بحران، یک دادگاه مختلط و رسیدگی در دادگاه‌های ملی تحت لوای صلاحیت جهانی می‌تواند سازوکار مناسبی برای مقابله با پدیده بی‌کیفری در حقوق کیفری بین‌الملل باشند. لذا در این بند در فرض عدم ارجاع وضعیت سوریه به دیوان مزایا و معایب هریک از این راهکارها را برای مقابله با پدیده بی‌کیفری در خصوص سوریه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۵-۱. تأسیس دادگاه کیفری بین‌المللی برای سوریه

تشکیل یک محکمه جنایی بین‌المللی ویژه برای سوریه به وسیله قطعنامه شورای امنیت همانند آنچه که برای دادگاه ویژه یوگسلاوی سابق و رواندا اتفاق افتاد می‌تواند جایگزینی برای محاکمه تروریست‌های تکفیری در دیوان باشد. تأسیس چنین دادگاهی با دو ایراد عمده مواجه است: اولاً، ایجاد آن بنا به اراده شورای امنیت بستگی دارد. بنابراین با امتناع شورای امنیت از ارجاع وضعیت سوریه به دیوان کیفری بین‌المللی بعید است که اراده کافی برای تأسیس یک نهاد کیفری بین‌المللی ویژه بحران سوریه وجود داشته باشد چرا که اگر اعضای شورای امنیت تمایل به محاکمه مرتکبان جرایم بین‌المللی داشتند موضوع را از طریق دیوان پیگیری می‌نمودند و نه با تشکیل یک دادگاه ویژه. دادگاهی که به فرض تشکیل احتمال این که اعضای شورای امنیت بتوانند سازوکاری همانند سازوکار ماده ۱۶ اساسنامه رم در آن داشته باشند بسیار ضعیف است. لذا از ایجاد دادگاهی که اختیار تعلیق تحقیق یا تعقیب در آن را نداشته باشند خودداری می‌کنند. ثانیاً، یکی از عللی که دیوان کیفری بین‌المللی تشکیل گردید پرهیز از دادرسی‌های طولانی و پرهزینه بودن محاکم کیفری ویژه بوده است، لذا تشکیل مجدد چنین دادگاهی به‌رغم وجود دیوان، یک ارتجاع و بازگشت به گذشته خواهد بود. بنابراین با وجود مطالب فوق چنانچه اراده کافی برای محاکمه مرتکبین جرایم در سوریه وجود داشته باشد ارجاع از ناحیه شورای امنیت به دیوان کیفری بین‌المللی بهترین و مقرون به صرفه‌ترین راه حل خواهد بود.

۵-۲. تأسیس یک دادگاه مختلط

تشکیل یک دادگاه مختلط می‌تواند معلول انتظار جهانی برای محاکمه جنایت‌کاران در یک منطقه باشد. در برخی اوضاع و احوال در وقایع ارتكابی شاهد این هستیم که نه تنها تلاش ملی برای صلح بی‌نتیجه می‌ماند و مذاکرات صلح به شکست منجر می‌شود، بلکه جنایت‌کاران به نحوی در ارتكاب جنایت گستاخ می‌شوند که هیچ راهی جز برخورد کیفری با عاملان جنایات باعث خشنودی مردمان سرزمین مورد شقاوت نمی‌شود. در چنین وضعیتی دیوان کیفری بین‌المللی اولین مرجع برای محاکمه این جنایت‌کاران خواهد بود، لیکن در فرضی که بنا به دلایلی یک وضعیت آسفناک در دیوان مطرح نگردد (همانند وضعیت سوریه) یکی از راهکارها تأسیس یک محکمه با ماهیت اختلاقی خواهد بود که این راهکار نیز همانند راهکار مذکور معایبی را به همراه دارد.

تأسیس یک محکمه کیفری مختلط در سوریه بستر ساز مقابله با بی‌کیفری و اجرای عدالت در فقدان محاکمه در دادگاه‌های داخلی سوریه و دیوان خواهد بود. یکی از ویژگی‌های این محاکم ترکیب قضاوت و پرسنل ملی و بین‌المللی است به شکلی که قضاوت و مشاوران بین‌المللی می‌توانند در کنار کارمندان داخلی کار کنند. در واقع مشارکت قضاوت بین‌المللی نه تنها باعث می‌شود که قضاوت این دادگاه در فرض تشکیل از درجه تخصص بیشتری برخوردار باشند (تا این که قضاوت آن از قضاوت ملی باشند چراکه قضاوت بین‌المللی فعالیت، معلومات و تخصص بیشتری در زمینه محاکمه ناقضان حقوق بشر داشته‌اند) بلکه سبب می‌شود رعایت اصل بی‌طرفی در دادرسی بهتر تضمین گردد.

اگرچه مطالب فوق مؤید مزایای تشکیل محکمه کیفری مختلط برای سوریه می‌باشد، اما تشکیل چنین دادگاهی معایبی را در پی خواهد داشت. اولین ویژگی منفی این دادگاه درگیری گروه غالب در پیگرد گروه مغلوب خواهد بود و می‌تواند منجر به محاکماتی شود که از دیدگاه برخی، اصول دادرسی متصفانه در آن نقض گردد همانند حالتی که در خصوص شعب فوق‌العاده برای کامبوج وجود داشت. دومین ویژگی منفی این محاکم رویارویی با چالش‌هایی چون بی‌ثباتی مالی، عدم همکاری دولت‌ها در عرصه بین‌الملل، عدم همکاری مقامات محلی است. مضاف این که یکی از ارکان تشکیل این دادگاه‌ها قطعنامه شورای امنیت است. لذا بعید است که شورای امنیت چنین قطعنامه‌ای را صادر نماید چرا که اگر چنین اراده‌ای از ناحیه شورا وجود داشته باشد این اراده در قالب ارجاع مطابق بند ب ماده ۱۳ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، به این نهاد صورت می‌گرفت و نه تشکیل نهادی که معایب مذکور را به همراه داشته باشد.

۵-۳. رسیدگی در دادگاه‌های داخلی کشور ثالث

منطق حکم می‌کند که باوجود دادگاه‌های داخلی در یک کشور و یک نهاد کیفری بین‌المللی برای محاکمه متعرضان به حقوق بشر رجوع به دادگاه‌های کشور دیگر معقول نباشد. اما زمانی که دو نهاد پیش گفت بنا به دلایلی از اجرای عدالت عاجز هستند عقل آدمی انسان را به این باور می‌رساند که برای مقابله با بی‌کیفری باید سازوکار دیگری انتخاب کرد. اما سؤال اینجاست که چنین سازوکاری وجود دارد؟ آیا این سازوکار با چه محدودیت‌ها یا بن‌بست‌هایی مواجه است؟ آیا می‌توان سازوکاری برای خروج از این بن‌بست پیدا نمود؟ در پاسخ به پرسش اول باید بیان نمود که در حقوق کیفری بین‌الملل سازوکاری تحت عنوان صلاحیت جهانی وجود دارد. مراد از صلاحیت جهانی؛ رسیدگی در یک دادگاه داخلی در کشوری که نه متهم و نه مجنی علیه تبعه آن هستند و نه جرم در قلمرو آن کشور اتفاق افتاده است. در توجیه این نوع از اعمال صلاحیت از سوی کشورها چنین بیان شده است که زمانی که مجازات برخی از افعال مجرمانه از سوی دیوان کیفری بین‌المللی عملاً با مانع جدی غیرحقوقی و یا حتی حقوقی مواجه شود و دادگاه‌های ملی یک کشور تمایل و یا توانایی محاکمه مرتکبین جرایم بین‌المللی را نداشته باشند (همانند وضعیت فعلی در کشور سوریه) رسالت ذاتی کشورهاست که به هدف عالی حقوق کیفری بین‌الملل یعنی مقابله با بی‌کیفری جامعه عمل پیوشانند.

کشورهای مختلفی در جهان دارای قوانینی در این زمینه هستند که هیچ‌یک از آن‌ها به تنهایی نمی‌تواند مبین اجرای دقیق صلاحیت جهانی باشد و در راستای بی‌کیفری اقدام کند. هرچند این کشورها محاکماتی را نیز بر مبنای این قوانین انجام داده‌اند، لیکن آنچنان که شایسته و بایسته است نتوانسته‌اند بدون هیچ‌گونه محدودیت به محاکمه مرتکبین جرایم بین‌المللی بپردازند. در میان این قوانین، کشور بلژیک قانونی داشت که پیشاهنگ جدال با جنایت‌کاران بین‌المللی بود (۲۰۰۳-۱۹۹۳)؛ قانونی که حتی مصونیت‌های اعطایی در حقوق بین‌الملل را در برابر محاکم این کشور بلاثر دانسته بود. اجرای قانون فوق با پتانسیل بالایی که برای تحصیل هدف عالی تدوین‌کنندگان اساسنامه رم داشت کشور بلژیک را با چالش‌های جدی سیاسی مواجه ساخت و باعث ایجاد تنش در روابط سیاسی این کشور با اسرائیل و ایالات متحده شد. آمریکا به علت حضور نظامیان خود در مناطق مختلف جهان با هرگونه صلاحیت جهانی دادگاه‌های دیگر کشورها مخالف است و نارضایتی خود از صلاحیت جهانی دادگاه‌های بلژیک را بارها توسط مقامات دولتی خود من جمله وزیر دفاع و وزیر دادگستری بیان داشته است لیکن آمریکا به صرف اعلام نارضایتی بسنده نکرد و در ۱۲ ژوئن ۲۰۰۳ بلژیک را تهدید کرد که در صورت عدم تغییر در این قوانین، ضمن تعلیق مشارکت مالی خود در تأمین

هزینه‌های احداث مقر ناتو با نفوذ خود سبب تغییر مقر این سازمان از بلژیک به کشور دیگری خواهد شد. این قانون و همراه با اصلاحات آن نتوانست در برابر فشارهای سیاسی دوام آورد و سرانجام در سال ۲۰۰۳ صراحتاً نسخ گردید (خالقی، ۱۳۹۲: ۱۴۱). نسخ این قانون از سوی بلژیک نشان داد که هنوز کشورها در وضعیت نابرابری از توزیع قدرت برخوردارند و دولت‌ها مجبورند در تدوین سیاست خارجی خود (که قوانین داخلی یک کشور می‌تواند در راستای موضع سیاست خارجی آن کشور باشد) به ساختار نظام بین‌الملل توجه نموده و برای بهره‌مندی از قدرت مناسب مجبورند سیاست خارجی خود را به نحوی هماهنگ با بازیگران قدرتمند بین‌المللی تعریف کنند.

مطالب فوق بیان‌گر این است که علاوه بر رسیدگی در دادگاه‌های ملی در یک کشور و دیوان کیفری بین‌المللی سازوکار دیگری تحت عنوان صلاحیت جهانی وجود دارد. بدیهی است که اجرای این اصل همان‌گونه که در قانون بلژیک با موانع عملی زیادی مواجه شد ممکن است با محدودیت‌هایی چون مصونیت قضایی مقامات و نمایندگان سیاسی کشورها مواجه شود.

باید خاطر نشان ساخت که از بین نرفتن مصونیت در برابر مراجع غیر بین‌المللی و نبود کشوری که به قانون جامع و مانعی برای اعمال صلاحیت جهانی برای مقابله با بی‌کیفری در سوریه بپردازد، نشان‌دهنده آن است که در حال حاضر توسل به این اصل نمی‌تواند برای سوریه چندان مناسب باشد. زیرا اولاً باید کشوری وجود داشته باشد که قانون داخلی آن اعمال صلاحیت جهانی توسط محاکم ملی آن کشور در رابطه با جرایم سنگین حقوق بشری را تجویز کرده باشد که در وضعیت فعلی احتمال وجود این چنین قانونی در کشوری بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. خصوصاً این که کشورها سرنوشت قانون بلژیک را ملاحظه نموده‌اند و تمایلی هم ندارند وارد ماراتنی شوند که سودی برای منافع ملی آن‌ها ندارد و سیستم قضایی آن‌ها را دچار تنش کند. ثانیاً در فرض وجود چنین دولتی، ممکن است قانون داخلی تجویزکننده اعمال صلاحیت حضور متهم را در خاک کشور محل دادگاه لازم و ضروری بداند حتی اگر رسیدگی غیابی هم تجویز شود چنین محاکماتی با انتقادات شدیدی مواجه خواهد شد. ثالثاً قبل از این که تعقیبی از ناحیه دولت صورت گیرد لازم است که کشور اعمال‌کننده صلاحیت مدارک کافی را در اختیار داشته باشد. همچنین امکان دسترسی به شهود برای این کشور فراهم باشد که دستیابی به این امور جز با همکاری دولت‌های منطقه امکان‌پذیر نیست که فعلاً احتمال این که دولتی تمایل به همکاری در این خصوص داشته باشد بسیار ضعیف است چون کشورهای منطقه نمی‌خواهند خود را درگیر تنش‌های نامعقول کنند به شکلی که منافع ملی آن‌ها خدشه‌دار شود. رابعاً چنین محاکماتی نمی‌تواند اجرای عدالت را در سطوح بالا

تضمین نماید. بنا به مطالب پیش گفت بعید است که سازوکارهای مذکور بتواند به مقابله با بی‌کیفری در سوریه بپردازد. لذا باید سازو کار دیگری را جستجو نمود که دولت سوریه می‌تواند نقش مهمی در این سازوکار ایفا نماید.

۵-۴. تأسیس یک دادگاه با انعقاد معاهده

اصولاً دولت‌ها به منظور مبارزه با جرایم بین‌المللی می‌توانند به وسیله موافقت‌نامه‌های بین‌الدولی وارد همکاری با یکدیگر شوند. موافقت‌نامه‌هایی که تابع حقوق بین‌الملل معاهدات و اصل ارادی دولت‌ها می‌باشد. به طور کلی همکاری دولت‌ها با یکدیگر در مبارزه با جرایم کیفری دارای ویژگی‌های زیر است: الف) به دلیل آن که مبتنی بر قرارداد است مبنای توافقی دارد؛ ب) جرم مورد نظر در سیستم‌های حقوقی تمامی طرف‌های همکاری جرم تلقی شده است؛ ج) جرم مورد نظر واجد هیچ‌یک از ویژگی‌های معافیت از همکاری دولت‌ها نیست؛ د) دولت درخواست‌دهنده همکاری خود مایل یا قادر به برخورد کیفری با جرم مورد نظر نیست؛ و ه) همکاری مغایرتی با نظم عمومی یا امنیت دولت‌ها ندارد.

این همکاری می‌تواند در قالب معاضدت قضایی صورت گیرد. توضیح آن که هدف از معاضدت قضایی مساعدت دولت مورد درخواست در دستیابی به اسناد و ادله ناظر بر جرم ارتكابی است. امروزه این نوع از همکاری سلسله وسیعی از اقدامات از جمله تحقیقات کیفری، محاکمه، بازجویی، اخذ اظهارات شهود، بازرسی، تحقیق و خدمات مربوط به تعقیب افراد را شامل می‌شود (دلخوش، پیشین: ۲۱۶). لذا از آنجا که یک انتظار جهانی برای به مسلخ عدالت کشیده‌شدن مرتکبان جرایم بین‌المللی در سوریه وجود دارد دولت سوریه می‌تواند هم به جهت اقدام در راستای صلاحیت تکمیلی دیوان و هم تأمین هدف عالی‌ه این نهاد و جهانیان، با یک کشور (ترجیحاً عضو دیوان باشد) که تمایل به این امر دارد معاهده معاضدت قضایی منعقد نماید تا مرتکبان جرایم بین‌المللی را به سزای اعمال خود برساند. اقدامی که از سوی کشور سوریه می‌تواند مبین اراده آن‌ها به منظور مقابله با بی‌کیفری در اثنای یک درگیری باشد و در فرضی که وضعیت سوریه به دیوان ارجاع شود و دادستان در راستای وظیفه خود بررسی نماید که آیا کشوری اقداماتی را برای مقابله با بی‌کیفری آغاز نموده است یا خیر؟ که در این حالت کشور طرف معاهده که ساختار قضایی مستقل و کارآمد دارد می‌تواند به دیوان اعلام نماید که تحقیقات خود را آغاز نموده است. در این حالت در صورتی که دولت طرف معاهده با رعایت شرایط ماده ۱۷ اساسنامه مبادرت به رسیدگی نموده باشد هم از رسیدگی در دیوان جلوگیری به عمل آورده و هم با بی‌کیفری مقابله نموده است. این

اقدام می‌تواند تأسیسی جدید در حقوق کیفری بین‌الملل به وجود آورد هر چند که ممکن است با موانعی نیز همراه باشد.

نتیجه‌گیری

تأسیس دیوان‌های یوگسلاوی و رواندا و مشکلات تئوریک که از تأسیس این نهادها افکار جهانی را مشغول ساخت منجر به تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی شد. نهادی که لازم‌الاجرا شدن اساسنامه آن در سال ۲۰۰۲ این امید را به وجود آورد که هر فردی در هر پست و مقامی مرتکب جرمی شود که واجد خصیصه بین‌المللی باشد از محاکمه رها نخواهد شد. عفو و مصونیت در برابر دیوان قابلیت استناد ندارد و کلیه کشورها چه عضو و چه غیرعضو ملزم به تبعیت از قواعد مندرج در اساسنامه هستند قواعدی که منبث از حقوق عرفی بین‌المللی است. وجود دیوان کیفری امید مقابله با بی‌کیفری را حتی در برابر کشورهای عضو و غیر عضو به نحو چشمگیری بالا برد به نحوی که این امید درخصوص کشورهای عضو با ارجاع وضعیت اوگاندا و درخصوص کشورهای غیر عضو با ارجاع وضعیت سودان و لیبی به دیوان جامه عمل به خود پوشید.

تدوین‌کنندگان اساسنامه رم به لحاظ احترام به حاکمیت دولت‌ها ابتدا انجام رسالت اساسنامه یعنی مقابله با بی‌کیفری را به عهده خود دولت‌ها قرار دادند و در صورت عدم تمایل یا عدم توانایی آن‌ها، انجام این رسالت را وظیفه دیوان دانستند. وظیفه‌ای که از آن به عنوان صلاحیت تکمیلی یاد کردند.

اصل نسبیّت در معاهدات این پرسش را به وجود می‌آورد که آیا دیوان می‌تواند صلاحیت خود را نسبت به اتباع دولت‌های غیر عضو اعمال کند؟ ویژگی معاهده‌ای رم، این اساسنامه را تحت سیطره مقررات کنوانسیون وین قرار می‌دهد. لذا با توجه به ماده ۳۸ کنوانسیون وین، چون مقررات اساسنامه از حقوق عرفی تبعیت می‌کند دولت‌های غیرعضو مکلف به تبعیت از مفاد آن هستند و در صورت نقض قواعد آن، مشمول ضمانت اجراهای اساسنامه دیوان قرار می‌گیرند. بنابراین به نظر می‌رسد که تدوین‌کنندگان اساسنامه بنا به ملاحظه فوق سازوکاری را پیش‌بینی نمودند که دیوان بتواند صلاحیت خود را نسبت به جنایات ارتكابی به وسیله اتباع دولت‌های غیرعضو اعمال کند. این سازوکارها عبارتند از: ۱. ارجاع وضعیت توسط شورای امنیت به دادستان دیوان، ۲. وقوع جرم در قلمرو دولت عضو، ۳. پذیرش صلاحیت دیوان در ارتباط با جرم خاص از سوی دولت غیرعضو.

سوریه کشوری است که متأثر از جریانات قاره آفریقا و تحولات مصر و لیبی دچار بحران شده است. این کشور از جمله کشورهایی است که عضویت دیوان را نپذیرفته و

بحران و جرایم ارتكابی در آن به شکلی است که می‌بایست مرتکبان این جرایم به مسلخ عدالت کشیده شوند. لازم به ذکر است که انجام این رسالت در حال حاضر به عهده دیوان کیفری بین‌المللی است که در خصوص وضعیت سوریه دو حالت وجود دارد که دیوان بتواند صلاحیت خود را اعمال کند: الف) ارجاع وضعیت توسط شورای امنیت به دادستان دیوان و ب) پذیرش صلاحیت دیوان در ارتباط با جرم خاص از سوی دولت سوریه. شایان ذکر است که این سازوکارها در سطح بالایی از ملاحظات سیاسی قرار دارند تا یک وضعیت به دیوان ارجاع نشود همانند وضعیت بحرین و سوریه که تاکنون نه دولت‌های این کشورها اساسنامه را پذیرفته‌اند و نه شورای امنیت وضعیت آن‌ها را به دیوان ارجاع داده است.

خاصیت در نظر گرفته شده برای شورای امنیت این نهاد را به عنوان یک عامل دارای ویژگی مثبت و ویژگی منفی تبدیل ساخته است. ویژگی مثبت آن که یک عامل برای مقابله با بی‌کیفری به شمار می‌رود، عبارت است از: اقدام این شورا در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برای ارجاع یک وضعیت به دیوان که می‌تواند شورا را به نهادی برای مقابله با بی‌کیفری تبدیل کند، همانند ارجاع وضعیت لیبی و سودان به دیوان که این ارجاع بستر ساز پایان بخشیدن به جنایات ارتكابی در این کشورها گردید. لیکن ویژگی منفی این نهاد که شورا را به عنوان مانعی برای مقابله با بی‌کیفری تبدیل ساخته است گزینشی عمل کردن این نهاد در قبال حوادث مشابه در ارجاع یک وضعیت به دیوان متأثر از بافت سیاسی آن است همانند عدم ارجاع وضعیت سوریه و بحرین به دیوان.

در پایان باید گفت که از میان سازوکارهای مذکور، به لحاظ تئوریک ارجاع وضعیت سوریه به دیوان یا از طریق شورای امنیت یا پذیرش صلاحیت دیوان از سوی دولت سوریه امکان‌پذیر است لیکن به لحاظ عملی سازوکار مقابله با بی‌کیفری در سوریه در اثنای درگیری می‌تواند از سوی دولت سوریه با انعقاد یک معاهده معاضدت قضایی با یک کشور صورت گیرد اما در پایان درگیری‌ها دولت سوریه می‌تواند با برپایی محاکمات در دادگاه ملی با رعایت شرایط ماده ۱۷ مرتکبین را به سزای عمل خود برساند.

یادداشت‌ها

۱. تنظیم‌کنندگان پیش‌نویس اساسنامه بالحاظ نمودن نگرانی دولت‌ها نسبت به تضعیف اصل حاکمیت ملی و گسترش صلاحیت‌های دیوان به قلمرو داخلی، در تدوین مقررات اساسنامه بر مقررات عرفی بین‌المللی که خود دولت‌ها در تشکیل و تثبیت آن‌ها نقش داشته‌اند تأکید ویژه‌ای نموده و به همین دلیل در عین حالی که برخی از اصول اساسنامه براساس حقوق کیفری بین‌المللی موجود در زمان تنظیم مفاد اساسنامه تدوین گردید عمده دیگر مقررات از جمله مقررات مربوط به تعریف جرایم داخل در صلاحیت دیوان براساس مقررات عرفی تنظیم شد. شایان ذکر است که بیان این نکته در ابتدای ماده ۵ که صلاحیت دیوان در رسیدگی به خطیرترین جرایم مورد اهتمام جامعه جهانی است به دنبال بیان عرفی بودن جرایم تحت صلاحیت دیوان است مضاف این که در تدوین مقررات اساسنامه تلاش شده است با سازش بین نظام‌های حقوقی مختلف نظر اکثر دولت‌ها را جلب نماید.

منابع

- براتی، شهرام (۱۳۸۲)، صلاحیت شورای امنیت در ارتباط با دیوان کیفری بین‌المللی، **مجله پژوهش حقوق و سیاست**، شماره ۹.
- خالقی، علی (۱۳۹۲)، **جستارهایی از حقوق جزای بین‌الملل**، تهران: انتشارات شهر دانش.
- دلخوش، علیرضا (۱۳۹۰)، **مقابله با جرایم بین‌المللی تعهد دولت‌ها به همکاری**، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- شریعت باقری، محمدجواد (۱۳۹۰)، **حقوق کیفری بین‌المللی**، چاپ دوازدهم، تهران: نشر جنگل.
- لاهی، ابو (۱۳۸۱)، صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی: اختلاف‌نظر در مورد پیش‌شرط‌های اعمال صلاحیت دیوان، ترجمه: محمدجواد شریعت‌باقری، **فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی**، شماره بیست‌وششم.
- مظاهری، امیرمسعود (۱۳۹۱)، **اصل صلاحیت تکمیلی دیوان کیفری بین‌المللی**، تهران: نشر میزان.
- واتسون، جفری (۱۳۷۶)، **حاکمیت قانون بررسی قضایی و دیوانی جهانی**، ترجمه: حسین شریفی طرازکوهی، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۱۳.

Luban, David (July 2008), Jurisdiction, Legality, and the Legitimacy of International Criminal Law, **Georgetown law faculty Working Papers**, available at: <http://lsr.nellco.org/georgetown/fwps/papers/67/>, P.P 1-25.
U.N. Gen. Assembly (Aug. 16, 2013), Human Rights Council, Report of the Independent International Commission of Inquiry on the Syrian Arab Republic, U.N. Doc. A/HRC/24/46.